

نشست تخصصی بررسی گفتمانی تحولات اجتماعی و سیاسی معاصر

دکتر محمد جواد غلامرضا کاشی

دفتر استانی (اصفهان) انجمن مطالعات فرهنگی و ارتباطات

تنظیم و نگارش گزارش از: زینب چنگیزی - فائزه ظاهری

چهارشنبه بیست و دوم آذرماه 1396 دفتر اصفهان انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، با همکاری گروه علوم اجتماعی و انجمن علمی جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان، میزبان دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی با موضوع "بررسی گفتمانی تحولات اجتماعی و سیاسی معاصر" بود. این استاد دانشگاه علامه طباطبائی به‌طور تخصصی و مفصل، در دو نوبت صبح و بعد از ظهر، به ارائه‌ی درسگفتاری پیرامون مباحث گفتمانی موضوع مورد بحث پرداختند. ایشان در ابتدا بر اهمیت زبان در نگرش گفتمانی پرداخت. زبان از این نظر دارای جایگاه ویژه‌ای است، که شاکله‌ی حیات اجتماعی را تشکیل می‌دهد. در واقع از خلال زبان است که اراده می‌کنیم، می‌خوانیم، تحقیر و تقدیس می‌کنیم. از طریق زبان "من" و "غیر" [دیگری] ساخته می‌شود. بنابراین زبان از این حیث تمامی اجتماعی است و فقط نشانه نیست، بلکه نیرو و قدرت است؛ در جامعه‌ی خودش ماده است و صرفاً یک ابزار نیست. می‌توان حتی ادعا کرد که عنصری حیات‌بخش است. البته نه بدان معنا که همه‌ی هستی اجتماعی را باید به زبان تقلیل داد. وی در ادامه به نسبت زبان و قدرت پرداخته و بیان داشتند که همین ساختار زبانی مولد صورت‌بندی‌های قدرت در عرصه‌ی اجتماعی است. گفتمان در یک کلام یعنی توجه کردن به نقش زبان از این حیث که صورتی از سازمان قدرت را بازتولید میکند. به اعتبار زبان است که "من" به منزله‌ی سوژه‌ی تابع، خودم را قانع می‌کنم که وظیفه به تبعیت دارم و تدریجاً به سوژه‌ی رام تبدیل می‌شوم.

دکتر کاشی، نسبت زبان و امر سیاسی را در سه سطح مورد توجه قرار داد. سطح اول **رویت‌پذیر** است. در انتخابات سیاسی متوجه این نسبت زبان و سیاست می‌شویم. استفاده از کلمات در رأی‌آوری به همین موضوع بر می‌گردد. این سطح رویت‌پذیر در حیات سیاسی با مطالبات آشکار و ملموس مردم نسبت دارد. یعنی مربوط به سطح خودآگاه مردم است. سطح دوم **ساحت ایدئولوژی‌ها** است. در سطح دوم با تمایزات پایدارتر اجتماعی سر و کار داریم. این سطح به تجربه‌های عمیقاً زیسته‌شده‌ی مردم اشاره دارد. درواقع به گسست‌های پایدارتر جامعه همچون طبقات اجتماعی توجه دارد. شکاف‌هایی که با انقلاب هم جا به جا نمی‌شوند. سطح سوم، عمیق‌ترین سطح ارتباط بین **زبان و حیات سیاسی** - اجتماعی است. این سطح ناظر بر جهان زیست مشترک یک جامعه‌ی انسانی است که به اعتبار زبان ساخته می‌شود. سطح اول آشوبناک و سیال است، سطح دوم تقریباً خطی است و سطح سوم بیشتر شبیه برکه است. تحولاتش تدریجی، پیچیده و ناملموس است. سطح سوم حلقه‌ی بنیادین بسط هستی‌شناسی ماست. یعنی به اعتبار آن، معنای خاصی از زندگی را ادراک می‌کنیم و هستی داشتن در پرتو سطح سوم شکل می‌گیرد. اگر سطح اول شدیداً خودآگاه است، سطح سوم شدیداً ناخودآگاه است. امبرتو اکو می‌گوید: "من مارکسیست اگر فریاد یزنم، بازهم با حلقوم کاتولیک فریاد زده‌ام". این سطح سوم عمیق‌ترین لایه‌ی نسبت زبان با حیات اجتماعی و سیاسی است.

دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی در ادامه به بررسی ایران از آغاز دوران تجدد در سطح دوم پرداخت. در سطح دوم جهان ما پیش از ورود به دنیای تجدد کمابیش یک جهان خیمه‌ای است. یعنی جهانی که در آن چند گزاره‌ی بنیادین می‌تواند به منزله‌ی دال مرکزی طرح شود. همین چند کانون مشخص است که به عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، روانشناختی و... شکل می‌دهد. این جهان، جهانی تک منبعی

است. اما دنیای جدید دنیای ما را از یک دنیای منسجم تک منبعی بیرون می‌برد و چند منبعی می‌کند. دستگاه‌های ایدئولوژیک به جهان ما می‌آیند و جهان اجتماعی و فرهنگی ما را تحت تاثیر قرار می‌دهند. اگر دو میراث ایران شهری و اسلام در پرتو سده‌ها به هم پیوند خورده بودند در دوران مشروطه است که مفهومی همچون سلطان، مفهوم دقیق ایران شهری بگیرد و خود را از سلطنت اسلامی جدا کند. بنابراین این دوگانگی بین میراث ایران شهری و میراث اسلام، مسبوق به سابقه نیست بلکه احساسی است که تازه به وجود آمده است. از جانب غرب هم سخن‌های متنوع به جهان ما وارد شد تا به یک جهان چند منبعی نقل مکان کردیم. این چند منبع را می‌توان در پنج دسته جای داد: 1- ایران باستان 2- اسلام 3- ناسیونالیسم 4- دموکراسی 5- سوسیالیسم. اندیشه‌های ایران شهری و اندیشه‌ی ترقی و پیشرفت نیز در کنار این پنج منبع از قبل وجود داشت. این جهان دیگر جهانی خیمه‌ای نیست. موزاییکی است. بورديو در بحثی با مضمون مهاجرت ایده‌ها به سبب گسترش رسانه‌ها، مطرح می‌کند که ایده‌ها در سرزمین خودشان به چارچوب‌های ارجاعی خاصی (همان سطح سوم) متصلند. البته این بدان معنا نیست که وقتی ایده‌ها مهاجرت می‌کنند در سرزمین جدید ماندگار نیستند بلکه آمده‌اند و ماندنی هستند. در دوران رضاشاه سگانه‌ی ایران شهری، ناسیونالیسم و اندیشه‌ی ترقی ساخته شد. لهذا سگانه‌ای را نظام سیاسی انتخاب می‌کند و سگانه‌ای را فرومی‌نهد و درست همان سگانه‌ی فرونهاد شده موجب تکوین دستگاه معناساز اپوزیسیون نظام سیاسی می‌شود که نتیجه اش شکل‌گیری گفتمان اسلام سیاسی و انقلاب است. البته باید یاد آور شد که در انقلاب فقط نقش مردم و گفتمان در فرآیند انقلاب مهم نیست. بلکه ساختارها و سیستم سرمایه‌داری در جهت اهداف سیاسی و اقتصادی در این میدان نقش بازی می‌کنند و به صورت نامرئی با نمودهایی که واقعیت ندارند مردم را در جهت آن‌چه می‌خواهند سوق می‌دهند.

در ادامه‌ی جلسه، این روشنفکر دینی بحث خود را چنین ادامه داد که اسلام سیاسی وقتی به گفتمان تبدیل شد که به عمیق‌ترین و بنیادی‌ترین لایه‌های حیات اجتماعی ما دست برد. البته این مسئله با توجه به ناکامی مدرنیته‌ی پهلوی باید اتفاق می‌افتاد تا جامعه خودش را باز یابد و دچار خلا نشود. بازگشت دین به عرصه‌ی سیاست، رجوع کردن به یک "آنی" بود که پروژه‌ی مدرنیته از آن محروم بود. در قرن نوزدهم اوج ایمان بشر به مدرنیته، اومانیزم، دموکراسی، سوسیالیسم و ... بود و به تدریج در نیمه‌های قرن بیستم همه‌ی این‌ها با بحران مواجه شده بودند. بزرگترین متفکری که این مسئله را دید اقبال بود. اقبال لاهوری در مقطع زمانی خود جهان مدرن را نقد می‌کند. او به این مسئله اشاره دارد که در جهان شرق یک آن و آورده‌ای وجود دارد که در عین اهمیت، نادیده گرفته شده است. بنابراین اگر چیزی از عقل جمعی برخاسته، پس حایز ویژگی خاصی خواهد بود. انقلاب اسلامی هم چنین بود. اما تجربه‌ی جنگ باعث شد جمهوری اسلامی بیش از آن که خودش را بر میراث گفتمان انقلاب سوار کند بر میراث گفتمان جنگ سوار کرد. شاکله‌ی مشروعیت و سازمان‌دهی جمهوری اسلامی با جنگ شکل گرفت نه با انقلاب. در این دوران اسلام حاکم است و اسلامی که به خودی خود موضوعیت دارد نه به اعتبار تجلی دادن دال‌های دیگر و این در جامعه‌ی موزاییکی خیلی مخاطره آمیز است. در جمهوری اسلامی از اواسط دهه‌ی 60 با شکاف گفتمانی عمیقی مواجه هستیم و اوج اقتدار گفتمانی جمهوری اسلامی از سال 60 تا 65 است که از اتفاق اوج دوران جنگ نیز هست. در اواسط دهه‌ی 60، شکافی گفتمانی پیش آمد که طی آن هژمونی گفتمان جنگ به چالش کشیده شد و تحت سوال قرار گرفت. جریان اصلاحات در دهه‌ی هفتاد از دو صدای اصلی در جمهوری اسلامی نمایندگی می‌کرد، یکی دموکراسی‌خواهی رادیکال و یکی جریان خواهان بازگشت به ریشه‌های انقلابی. اگر دموکراسی در دیگر نقاط جهان، بسته به یک میراث معنوی بود، در ایران تبدیل به یک ایدئولوژی شد، در حالی که جنبش اصلاحات می‌توانست فرصت مطلوبی باشد برای پیوند بین دو جهان زیست فکری که تصور می‌شد در بنیاد با یکدیگر ستیز داشتند، لکن مصالحه‌ی مطلوبی حاصل نشد. چنین شرایطی منجر به رخ- دادهای پس از این جریان در سال‌های 82-83 می‌شود. یعنی اشغال فضای گفتمان سیاسی توسط سطح اول و انحلال سطح دوم.

غلامرضا کاشی در ادامه بحث به بررسی چشم اندازه‌ها و راهکارها پرداخت. وی گفت در حال حاضر با دورانی مواجهیم که چشم انداز چندانی وجود ندارد و این چشم اندازه‌ها بیشتر ترسناکند تا امید بخش و این پدیده‌ای جهانی است. در حال حاضر، اگر بخواهیم در فضای سیاسی ایران "آنی" پیدا کنیم که در ذهنیت اجتماعی ما زنده است این ویژگی پیوندزننده را در افق دوران انقلاب می‌توان پیدا کرد. افق دوران انقلاب ویژگی‌هایی دارد که می‌توان در آن معنا و سخن یافت و از آن درس آموخت. این افق را نمی‌توان چندان ناب دانست و به معنای تام "اسلامی".

یک افق منظمه‌ای و چند صدایی بود و متکثر. این کثرت و تنوع و چندگانگی مهم است. یک نگاه عام‌گرا بر همه‌ی دستگاه‌های مفهومی آن روزگار حاکم بود. وی معتقد است که جامعه‌ی امروز تشنه‌ی ظهور کثرت است و ما نیازمند نوعی سیاست بازشناسی هستیم. بازشناسی یعنی کثرت. کاشی می‌افزاید که در جامعه‌ی ایران فردگرایی شکل گرفته است؛ اگر این واقعیت را به رسمیت نشناسیم به جای یک فردگرایی مثبت و مسئول و خلاق یک فردگرایی منفی مخرب لذت‌گرا در می‌آید. ما نیاز داریم از این افق خاص‌گرا به افق عام‌گرا تجدید نظر کنیم. دستگاه ایدئولوژیک جمهوری اسلامی باید کمی توسع پیدا کند. از یک نگاه شیعی به یک نگاه اسلامی، از یک نگاه شرعی به یک نگاه عارفانه. اینها شاخص‌هایی است که حیات سیاسی را در جامعه‌ی ایران می‌تواند دوباره احیا کند. و در پرتو احیا مجدد حیات سیاسی همه‌ی آن ذخایری که ظرفیت‌هایشان را از دست داده‌اند و دیگر دال محسوب نمی‌شوند، در بستر گذر زمان دوباره می‌توانند احیا شوند.

در پایان جلسه، شرکت‌کنندگان در این نشست تخصصی، به ارائه‌ی نظرات و بحث و گفت‌وگو و پرسش‌وپاسخ از سخنران پرداختند.